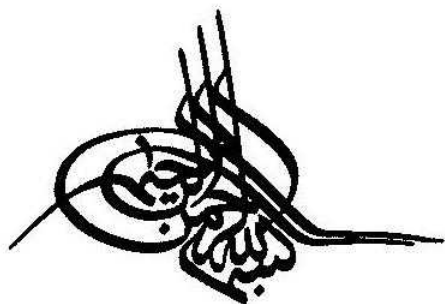




حزب قاطر

محمد حسین اسدی

اثرات غنیمی

سرشناسه	اسدی، محمدحسین، ۱۳۵۶ -
عنوان و نام پدیدآور	خریقاتر / نویسنده محمدحسین اسدی؛
	ویراستار زهرا شیرازی.
مشخصات نشر	کرمان: عظیمی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۶۴ ص..
شابک	978-964-6988-55-2
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
موضوع	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	شیرازی، زهرا، ویراستار
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۴ خ ۴۶۶۵ س / PIRY۹۵۳
رده‌بندی دیویی	۸۴۳/۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	۴۰۲۲۱۷۲



انتشارات عظیمی

همراه: ۰۹۱۳۱۴۰۹۵۳۳ - Email: azimi.mansoor@gmail.com

دفتر تهران: میدان انقلاب، خ کارگر خیابانی، ر. روی بازار مهستان، پست سرود،
پلاک ۱۰، واحد ۴، تلفن: ۶۱۴۸ ۰۲۱، ۰۹۱۳۷۱۷۶۸۳۶

عنوان	: خریقاتر
ناشر	: انتشارات عظیمی
نویسنده	: محمدحسین اسدی
ویراستار	: زهرا شیرازی
شمارگان	: ۲۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	: اول، ۱۳۹۴
طراح جلد	: عباس عرب
صفحه‌آرایی و چاپ	: شرکت چاپ و نشر کویر (انتشارات عظیمی)
قیمت	: ۴۰۰۰۰ ریال
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۶۹۸۸-۵۵-۲

اشاره

در روزگاری و دکی مثل همه‌ی بچه‌ها عاشق شنیدن داستان بودم، داستان‌های خیالی، افسانه‌های محلی و قصه‌های شیرین و آموزنده‌ی مادر بزرگ. مادر بزرگ خدا بی‌مهری که به او ننه‌بابا می‌گفتم و حافظه‌اش پر بود از این جور قصه‌ها.

داستان امیر ارسلان نامدار، داستان بهلول، داستان‌های ملانصرالدین، داستان فاطلو که نسخه‌ی کرمانی سیندرلا بود و من هرگز از شنیدنش سیر نمی‌شدم: فاطلو توی تنور، سنگ پنج من رو سرش و...

عجب روزگاری بود، تا چشم بر هم زدم، بزرگ شدم، مادر بزرگ رفت و دور و برم پر شد از بچه‌های قد و نیم قد که اغلب خواهر راده‌هایم بودند و مثل بچگی خود من عاشق شنیدن داستان. من هم هر وقت که حال و حوصله داشتم برایشان داستانی واقعی یا خیالی تعریف می‌کردم؛ اما وقتی که خسته بودم و آنها سماجت می‌کردند، باشگردهای مختلف از دستشان خلاص می‌شدم یا به قول معروف می‌فرستادمشان دنبال نخود سیاه ...

یکی از این شگردها تعریف کردن داستانی چند کلمه‌ای بود از این قرار:
یکی بود یکی نبود یک خری بود که مرد!

بچه‌ها که از شنیدن این داستان تکراری خسته شده بودند، کم کم قید شنیدن داستان را می‌زدند و همه چیز تمام می‌شد، تا این که پسرم شهریار به دایه‌اش آمد و سه، چهار ساله شد. او هم مثل بقیه بچه‌ها عاشق شنیدن داستان بود. من موقع خستگی و بی‌حوصلگی، همان داستان چند کلمه‌ای را برایش تعریف می‌کردم. یکی او هرگز قانع نمی‌شد و هر بار که به او می‌گفتم: یک خری بود و مرد. بپایان می‌پرسید: اسمش چی بود؟ چرا مرد؟ کجا مرد؟ کی مرد؟ و صدها سؤال دیگر که جواب دادن به هر کدامشان داستان جداگانه‌ای بود و من تا می‌توانستم از جواب دادن طفره می‌رفتم ولی او دست بردار نبود. بالاخره روزی تصمیم گرفتم که به تمام سوال‌هایش پاسخ دهم و داستان کامل خری که مرد، را تعریف کنم و با نوشتن این داستان سعی کردم از بعضی رفتارهای بد انسانها با حیوانات و طبیعت تقلید کنم!

نسخه ابتدایی این داستان در تاریخ هجدهم بهمنماه نود و یک در مقابل بیمارستان فارابی تهران به همراه بعضی از وسایل شخصی و دست نوشته‌های دیگر به سرقت رفت. در سال نود دو نسخه دوم آن، هوشتم ولی باز هم به همراه مدارک شناسایی دیگری از من مفقود شد و در سال نود و سه نسخه سوم آن را با تغییراتی بازنویسی کردم.